

خاندان وحی؛ مظهر عینی اسماء

تفسیری که علامه طباطبایی ارائه داده کاملاً با روایات نقل شده سازگاری داشته و نکات بسیار دقیق و ظریفی را در ماجرای قرار دادن...



تفسیری که علامه طباطبایی ارائه داده کاملاً با روایات نقل شده سازگاری داشته و نکات بسیار دقیق و ظریفی را در ماجرای قرار دادن جانشین در روی زمین و فضیلت آدم بر ملائکه بیان می‌نماید و با توجه به این نکات، روایات دیگری که در این تحقیق ذکر نشده‌اند، ولی در ارتباط با همین مسئله نقل شده است، به صورت برهانی و دقیق روشن می‌شود.

یکی از علوم ویژه و متصل به غیب که مفسران قرآن و جستجوگران حقیقت از مذاهب مختلف به دنبال کشف رازهای آن بوده‌اند و همواره تفاسیر متعددی برای آن در نظر گرفته‌اند، علم اسماء است، که خداوند در شرایطی خاص و در حضور فرشتگان به حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام تعلیم نمود تا بوسیله آن فضیلت و برتری او بر ملائکه آشکار شود و با افتخار و شایستگی به مقام والای خلیفه الهی برسد.

این موهبت بی نظیر چه بوده که بسیاری از مفسران از دیرباز تا کنون برای یافتن شرح مناسبی برای آن به کنکاش و اجتهاد فراوان واداشته است؟ برخی مفسران معتقدند علم اسماء نوعی علم لغات است که دانستن آن موجب می‌شود فردی که آن را آموخته دارای قابلیت و توانمندی‌های خارق العاده شود این درحالی است که دانستن یک مشت لغات هرگز نمی‌تواند سرچشمه چنین فضائلی شود.

خداوند متعال در آیه ۳۱ سوره بقره می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ و [خدا] همه نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید نام این‌ها را به من خبر دهید. فرشتگان به خدا پاسخ دادند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ گفتند منزه‌ی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای؛ ای هیچ دانش دیگری در اختیار نداریم تویی دانای حکیم، تا مقدار دانش محدودی که خداوند به آن‌ها آموخته نمایان و برتری آدم (این خلیفه الهی) بر همگان آشکار شود. ارتباط «اسماء» با عالم غیب

آنچه در علم اسماء وجود دارد و اینگونه می‌توان از آن استنباط کرد که سرچشمه همه فضائل است چیزی محدود به واژگان و لغات نیست چراکه در ادامه آیه فوق، خداوند می‌فرماید: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ فرمود ای آدم ایشان را از اسمای آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم. بنابراین چنین می‌توان گفت که خداوند در توضیح علم اسماء، به یک مسأله مهم غیبی در کنار آن اشاره می‌کند و نشان می‌دهد اسرار پنهانی آسمان و زمین در این اسماء وجود دارد که از دید ملائکه مکتوم مانده است. مرحوم علامه طباطبایی در المیزان سخنی در خصوص اسماء دارد که حاصلش این است: اولاً؛ از تعبیرات آیه استفاده می‌شود که این اسماء یک سلسله امور پنهانی از عالم آسمانی و زمینی و خارج از محیط جهان ماده بود. ثانیاً؛ این اسماء مفهوم عام و گسترده‌ای دارد که واژه گُلّه به آن اشاره می‌کند؛ ثالثاً؛ ذکر ضمیر جمع مذکر هم دلیل بر این است که تمام آن‌ها دارای حیات و علم بودند و در عین حال تحت حجاب عالم غیب قرار داشتند. سپس از مجموع سه جمله چنین نتیجه می‌گیرد: «این‌ها همان چیزی است که در آیه ۲۱ سوره حجر اشاره شده «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ و هیچ چیز نیست، مگر آنکه خزاین آن نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معینی آن را نازل نمی‌کنیم.

سپس می‌افزاید: نتیجه نهایی این است که آن‌ها موجودات عالیه محجوب به حجاب غیبی بودند که هر اسمی در این جهان به خیر و برکت آن‌ها نازل شده و از نورانیت آن‌ها بهره می‌گیرد. به هر حال علم اسماء علم بسیار گسترده‌ای بود که حقایق مهم این جهان را در بر می‌گرفته است. علامه طباطبائی در ادامه منظور از اسماء را بیشتر توضیح داده و چنین می‌نویسد: اسماء نامبرده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده... و مسماهای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند... این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب اسماء محجوب بودند، و خداوند با خیر و برکت آن‌ها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد، و هر چه که در آسمان‌ها و زمین هست از نور و بهای آن‌ها مشتق شده است، و آن موجودات با این که بسیار و متعدّدند، در عین حال تعدّد عددی ندارند، و این طور نیستند که اشخاص آن‌ها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدّد آن‌ها از باب مرتبه و درجه است، و نزول اسم از ناحیه آن‌ها نیز به این نحو نزول است. مرحوم طبرسی در تفسیر جوامع الجامع منظور از تعلیم اسماء را این می‌داند که خداوند جنس

موجوداتی را که خلق نموده بود را به آدم نشان داد و نام هریک را نیز به او یاد داد که مثلاً نام این شیء، فلان است.

همچنین علم به تمام حالات و خصوصیات و هر نفعی که در دین و دنیا دارد را به او آموخت. تفاوت این تفسیر با تفسیری که علامه طباطبایی بیان نمود روشن است، چرا که نگاه برخی از مفسران روی این مطلب متمرکز است که آنچه به آدم تعلیم شد حقایق موجودات عالم و اسرار عالم هستی بوده و گستره ی علم او و عمق آگاهی او چیزی بوده که ملائکه فاقد آن بوده اند، اما آنچه علامه طباطبایی در تفسیر خود بیان می نماید بر دو نکته استوار است:

اول: اختلاف در بیان خود مسمیات است، چنان که موجوداتی دارای حیات و علم با تکثری وراء تکثر اشخاص و افراد، معلوم در خزائن غیب خداوندی و دارای آثاری تکوینی در عالم دانسته شده است. موجوداتی که قابلیت علم و آگاهی به آن ها جز در آدم وجود ندارد.

دوم: تفاوت در نوع علمی است که برای آدم حاصل شد و این علم با آن علمی که با خیردادن حضرت آدم، برای ملائکه حاصل شد، فرق دارد. مبحث فوق را در بخش جمع بندی ادامه خواهیم داد، اما قبل از اینکه به جمع بندی کلی درباره معنای حقیقی «اسماء» بپردازیم لازم است به روایات دیگر پیرامون حیات نوری پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت ایشان علیهم السلام پیش از خلقت حضرت آدم(ع) اشاره کنیم. پیامبر اکرم و اهل بیت آن حضرت تجسم عینی «اسماء» و نور الهی ما در زیارت جامعه می خوانیم: «و انتجیکم لنوره»؛ خدای متعال شما را برای نور خود برگزید ...: «و نوره و برهانه عندکم»؛ نور و برهان حق نزد شما است ... «السلام علی الائمة الدعاء و ... و صراطه و نوره و برهانه»؛ سلام بر امامان بزرگوار که دعوت کننده به سوی خدا و ... و صراط او، نور او و برهان او هستند. در عبارت دوم گفته می شود: نور حق در نزد شما است و در عبارت سوم خود آنان را نور حق می گوئیم.

در حدیثی طولانی آمده است: رسول خدا(ص)، نور خویش، امیرمؤمنان(ع)، فاطمه زهرا(س)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و ... را از نور خداوند دانسته است. الانوار الساطعه، ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

نور معصوم، اولین مخلوق

در روایات، اولین مخلوق و نخستین صادر، نور رسول خدا(ص) و سیزده معصوم دانسته شده است. رسول خدا(ص) می فرماید: «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ، نُورِي»؛ اولین چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود. بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷، ح ۷. خدای سبحان در آیه ۱۶۳ سوره انعام به پیغمبرش دستور می دهد که: بگو من اولین مسلمانم؛ «وَيَذَلِكَ أَمْرٌ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» و مقصود از این اولیّت، اولیّت رتبی است، نه زمانی؛ زیرا اگر مقصود اولیّت زمانی بود، هر پیغمبری نسبت به قوم خویش «اول المسلمین» بود و پیامبران پیشین نیز به طریق اولی می توانستند مصداق این روایت باشند. از این که خدای سبحان تنها به پیغمبر اسلام فرموده بگو: «مأمورم که اول المسلمین باشم»، برای آن است که آن حضرت اوّل صادر، یا اول ظاهر است. ر. ک: تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۸، ص ۳۰ و ۳۱.

از امام صادق(ع) سؤال شد: شما قبل از آن که آسمان ها و زمین خلق شوند، کجا بودید؟ حضرت در پاسخ فرمود: «کُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ نَسْبِحُ اللَّهَ وَ نَقْدِسُهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَ الْمَلَائِكَةِ...»؛ انواری بودیم حول عرش و مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم تا این که خدای متعال ملائکه را خلق فرمود. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۷۰.

جابر بن عبدالله می گوید: از رسول خدا(ص) سؤال کردم: اولین چیزی که خداوند خلق نمود، چه بود؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «نور نبیک یا جابر»؛ نور پیغمبر تو. به نقل از تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۲۱.

جابر از امام محمدباقر(ع) نقل می کند که ایشان فرمود: «خداوند متعال، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم، چهارده نور از نور عظمتش را خلق فرمود. پس آن چهارده نور ارواح ما بود». جابر می گوید: از امام درباره ی اسمای آن چهارده نور سؤال کردم، ایشان فرمود: «محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) و نور فرزند حسین(ع) که نهمی آنان قائم ایشان است». بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۴.

امام باقر (ع) می فرماید: «یا جابر! ان الله اول ما خلق خلق محمداً و عترته الهداة المهتدين، فكانوا اشباح نور بين يدي الله، قلت: و ما الاشباح؟ قال: ظل النور، ابدان نورية بلا ارواح، و كان مؤيداً بروح واحد و هي روح القدس...»؛ ای جابر! اول مخلوقی که خداوند خلق فرمود، محمد و عترت هدایت شده آن حضرت بودند. پس آنان اشباح نور در برابر خداوند بودند. جابر می گوید: به حضرت عرض کردم اشباح چیست؟ فرمود: سایه نور، بدن های نوری بدون روح که مؤید به یک روح یگانه و واحد بودند و آن روح القدس بود.

روایت بالا، نشانگر این حقیقت است که «مخلوق اول» در عین این که یک حقیقت و موجود واحد است، حقیقت همه چهارده

معصوم است؛ یعنی، هم حقیقت رسول خدا(ص) است و هم حقیقت تک تک عترت آن حضرت. آنان در عین یکی بودن، متعدد هم هستند و همه ی آنان، ظهورات روح واحد و حقیقت واحد می باشند. این روایت با صراحت کامل می فرماید که: آنان ابدان نوری بودند که ارواح متعدد نداشتند؛ بلکه مؤید به یک روح بودند و آن عبارت است از «روح القدس» و به روشنی به این نکته اشاره دارد که حقیقت روح و جان همه، یکی بود و ظهورات (ابدان نوری و یا اشباح نوری) متعدد بود.

همچنین در روایتی از امام حسن عسکری(ع) نقل شده که آن حضرت می فرماید: «منظور از اسماء، اسامی انبیای الاهی، نام های حضرت محمد(ص)، امام علی(ع)، فاطمه(س) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و پاکان از آل ایشان. همچنین اسامی تعدادی از شیعیان آنها، ظالمان و گردنکشان از میان دشمنان آن ها که خداوند به او تعلیم نمود...».

با استناد به روایات و فرمایشات معصومین علیهم السلام در روایات فوق، می توان چنین استنباط کرد که خداوند نور این پاکان (رسول اکرم و خاندان مطهرش) را پیش از خلقت حضرت آدم آفریده بود و اشباح نوری آنان همزمان با خلقت حضرت آدم برای نخستین بار به نمایش درآمدند و درمورد نام آنان از ملائکه سؤال شد که به دلیل عدم آشنایی ایشان با این انوار و اشباح (رسول اکرم و خاندان مطهرش) پاسخی برای آن نداشتند، آنگاه که خداوند نام صاحبان انوار را به آدم تعلیم نمود و به او گفته شد که انوار از نسل او خواهند بود، این علم خبری از عالم غیب بود که خداوند به جانشین خود بر روی زمین می آموخت و به ملائکه درباره این امر مهم چنین فرمود: «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِيَّيَ أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان ها و زمین را می دانم.

اگر کمی در آیه ۳۱ سوره بقره دقت کنیم که می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» می بینیم ضمیر (کلهها) که به دنبال «اسماء» آمده جمع مؤنث است، اما به دنبال آن می فرماید: «ثم عرضهم على الملائكة»، تا آنجا که می فرماید: «انبئونی بأسماء هؤلاء» که این دو واژه مذکر بودن جمع دلالت می کند و با توجه به اینکه «هؤلاء» به «اسماء» معطوف است، اما می بینیم که در میانه آیه جنس صاحبان اسماء آشکار می شود و مذکر بودن اصحاب اسماء نمایان می شود.

بنابراین اسماء نام هایی بودند که به مسماهای این اسماء متعلق بود و بلا فاصله این مسماها (اشباح نوری پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام) بر ملائکه عرضه شدند «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» تا ملائکه مورد این پرسش الهی قرار بگیرند که فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، اما از آنجا که ملائکه دسترسی به علم اسماء نداشتند و توسط خداوند متعال تعلیم داده نشده بودند در پاسخ گفتند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانش دیگری در اختیار نداریم تویی دانای حکیم.

به دنبال این گفتمان پر معنا که میان خداوند متعال و فرشتگان رد و بدل شد و نیز پس از مشخص شدن فضائل، شایستگی ها و برتری حضرت آدم علیه السلام و همچنین پس از آشکار شدن مسأله غیبی «اسماء» و انوار معصومین علیهم السلام بود، که از سوی خدا فرمان آمد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا...» (آیه ۳۴ سوره بقره)؛ و، چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند ...، اما همه سجده کردند مگر ابلیس که این ماجرا به شرح مفصلی نیاز دارد که خارج از موضوع این مقال می باشد.

ایمان به «اسماء» نشانه تقوا و پرهیزکاری

خداوند متعال در آیه های آغازین سوره بقره می فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ / الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ (این است کتابی که در [حقیقت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواییان است. آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند). نکته مهم در این آیه، ارتباط مسأله تقوا با مقوله غیب است. مسأله ای که بی ارتباط با موضوع «اسماء» و صاحبان اسماء (پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان) نیست.

یکی از مصادیق غیب در آیه های آغازین سوره بقره، می تواند امام غایب(عج) باشد، آن حضرت مظهر و تجسم عینی یکی از اسماء و انوار الهی است که به گذشته، حال و آینده بشریت مرتبط است، امامی که اگر پیروان دین پیامبر اسلام(ص) به زنده بودن ایشان ایمان داشته باشند، طبق نص صریح این آیه ها که می فرماید: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، می توانیم آنان را در زمره افراد باتقوا قرار دهیم.

آیه های فوق، قرآن و غیب را در کنار هم قرار داده که اگر غیب را به نوعی به پیامبر اکرم(ص) و خاندان مطهرش تفسیر کنیم می توانیم «ثقلین» را در این آیه ها در کنار هم ببینیم یعنی کتاب خدا و عترت پیامبر، این دو ارث ارزشمند پیامبر اسلام(ص) که آن حضرت پیش از رحلتشان به امت خود سفارش و تاکید نمود.

به راستی میان مسلمانانی که ایمانشان به اهل بیت علیهم السلام در مرتبه بالایی قرار دارد و کسانی که در مرتبه پایین تری از ایمان به این خاندان قرار دارند تفاوت بسیاری وجود دارد. این تفاوت چنان مهم است و با مسئله تقوا - که یکی از مراتب ایمان به شمار می رود - مرتبط می شود، که خداوند به گونه های مختلف جایگاه بی نظیر صاحبان «اسماء» را برجسته می سازد تا مؤمنین برای رسیدن به مراتب بالا، خود را به این خاندان نزدیک تر سازند.

بطور قطع و یقین رسول خدا(ص) و خاندان مطهرش آغاز و پایان آفرینش هستند. همان گونه که در زیارت جامعه کبیره - که از طرف امام هادی(ع) در پاسخ به درخواست یکی از شیعیان صادر شده است - می خوانیم: «يَكْمُ قَتَحَ اللّٰهُ وَيَكْمُ يَخْتِمُ»، و چه کسی با ارزش تر از ایشان (چهارده معصوم علیهم السلام) سراغ داریم که همه عالم با نور وجود آن ها آغاز شود و جهان آفرینش با آن ها ختم شود؟
جمع بندی

شاید در ابتدا، ظاهر روایاتی که پیشتر به آن اشاره کردیم کمی با هم منافات داشته باشند، چه این که دسته ای از روایات منظور از «اسماء» را نام های همه چیز از کوه ها و دشت ها و سایر موجودات می دانند، و دسته ای دیگر، اسماء را مختص به اسماء انبیاء، حجت های خدا و اولیاء الهی می دانند، اما با توجه به نکات زیر این تنافی برطرف می شود:

یک. حقیقت های نورانی و مبارک پیامبر اکرم(ص)، ائمه اطهار(ع) و سایر اولیای الهی از مهم ترین و برجسته ترین حقایق عالم هستند، به صورت اختصاصی و جداگانه ذکر شده اند تا بر حقایق آن ها تأکید شده باشد. بنابراین، آن دسته از روایات که علم اعطا شده به حضرت آدم را علم به انبیاء و حقایق نورانی ائمه اطهار(ع) و اولیای الهی معرفی می کنند، با دیدگاهی که می گوید همه حقایق جهان به آدم تعلیم شد، منافاتی ندارد.

دو. روایاتی که گستره علمی که به حضرت آدم عطا شد را شامل تمام موجودات معرفی می کنند، با تفاسیری که علم به اسماء را علم به حقایق موجودات جهان می دانند؛ سازگار است، چرا که منظور از اسماء، حقایق آن هاست، نه صرف اسامی و لغات، و این با قرینه لُبّی و عقلی مشخص می شود، چنان که شیخ طوسی در این باره می گوید: «صرف علم به اسماء بدون علم به معانی و مسّمیات آن ها فایده ای ندارد».

سه. علت تفاوت تعبیر در لسان این روایات، ممکن است به جهت تفاوت فهم و درک مخاطبین در پذیرش کلمات ائمه(ع) در تفسیر قرآن کریم باشد.

چهار. اما آنچه را که علامه طباطبایی در تفسیر خود بیان کرده و مسّمیات را اختصاص به موجوداتی در پس پرده غیب و غیر معلوم برای ملائکه و ... معرفی نموده است، نیز منافاتی با روایات مزبور ندارد، به ویژه آن روایاتی که علم حضرت آدم را، علم به حقایق و اسماء نورانی انبیاء، ائمه اطهار و اولیاء و مقرّبان الهی معرفی می کنند، چرا که آن حقایق نورانی با آن جایگاه تکوینی خود و تأثیری که بر کون و مکان داشته، از خیر و برکت آن ها آنچه در آسمان و زمین هست پدید آمده است، و، چون علم به آن وجودات مبارک - آن گونه که هستند - برای شخص دانا حاصل شود، علم به منشأ تمام خیرات و برکات در عالم است.

به دیگر سخن؛ علم به موجوداتی که در مرتبه علت نسبت به این عالم قرار دارند، علم به تمام موجودات عالم می باشد؛ زیرا تمام آنچه را که معلول دارد، علت به نحو قوی تر و شدیدتر دارا است، و محدودیت و نقص معلول در علت جایی ندارد؛ لذا علم به حقیقت علت، علم به تمام معلولات وی هم خواهد بود.

در نتیجه؛ تفسیری که علامه طباطبایی ارائه داده کاملاً با روایات نقل شده سازگاری داشته و نکات بسیار دقیق و ظریفی را در ماجرای قرار دادن جانشین در روی زمین و فضیلت آدم بر ملائکه بیان می نماید و با توجه به این نکات، روایات دیگری که در این تحقیق ذکر نشده اند، ولی در ارتباط با همین مسئله نقل شده است، به صورت برهانی و دقیق روشن می شود.

سید محمود جوادی خبر گزاری ایکن